

داستان قهرمان‌های معمولی

یادداشت



مسعود آذرباد نویسنده

حریر، جنسش نرم و لطیف است. وقتی آن را زیر دست می‌گیری و لمس می‌کنی، حس می‌آید اما جنس کتاب حریر، انگشتانت راه بازی می‌کند و بالا می‌آید اما جنس کتاب حریر، جور دیگری است؛ طعم تلخ بدبختی از زیر نرمی اتفاقات رد می‌شود و در عمق جان آدم می‌نشیند.

دختر نوجوان روستایی، درست روز عقدهش در زیدیه می‌شود و اگر نبود رشادت برادر و شوهر و بقیه اهالی روستا، معلوم نبود ممد بغدادی چه بلایی سر دختر مظلوم روستای سرآبله می‌آورد. حریر یک‌جور تاریخ اجتماعی است که با حریر و همسرش می‌خواهد نقی بزند به اتفاقات مهم تاریخ ایران خصوصاً ماجرای کشف حجاب رضاخانی. داستان از روستای کوچک سرآبله قم شروع می‌شود اما برای حریر تا کاخ شاهی ادامه پیدا می‌کند. همین‌جاست که آن تلخی داستان، از لایه‌های جمله‌ها و کلمه‌ها بیرون می‌زند و به ذهن خواننده داستان می‌رود. اینکه آدم در کاخ سلطنتی کار کند، جایی که همه آرزویش را دارند اما احساس بدبختی بچسبید به گلو ی آدم و او را رها نکند.

آخر آدمی که از بیار و همسرش دور مانده باشد، خصوصاً اگر دختر هم باشد، در بهترین مکان و زمان دنیا هم ایستاده باشد حس خوشبختی دارد؟ تازه هنوز از دردهایی که همسر حریر کشیده است چیزی نگفته‌ام. طلبه ساده‌ای که هم همسر حریر است هم پسرعمویش. هم مردی که ناموشش را در زیدیه‌اند. تن رنجور و بدن کوفته‌اش درد دارد اما اندازه دل خوین و قلب شکسته‌اش خون به جگرش نمی‌کند.

داستان حریر، داستان پرنجی است که به وقتش اشک آدم را هم درمی‌آورد، نه فقط از اینکه یک دختر ساده و بی‌آلایش روستایی را به خاطر هوس‌های یک فزاق در زیدیه‌اند، از اینکه می‌بیند آن زمان چگونه دین مردم که از جانشان برایشان عزیزتر بوده است به خاطر ذوق‌مرگی و کورشدگی چند نفر فرنگ رفته که از بد روزگار و خوش‌شانسی خودشان، امور مهم مملکت دستشان افتاده است، به تاراج می‌رود.

حریر به جان مخاطبش بیشتر می‌زند، نه از جنس نیشترهایی که فقط بدی را می‌بیند و می‌خواهد با این کار حال آدم را بد کند، بلکه از جنس همان سوزن‌هایی است که آدم می‌خواهد بعدش یک جوالدوز هم به دیگران بزند. نویسنده حریر، می‌خواهد به ما بگوید یک سری چیزها ساده به دست نیامده است. آدم‌های زیادی به‌خاطرش رنج کشیده‌اند، درد به جان خریدند، آسیب جسمی و روحی دیدند اما نگذاشتند دیدشان، اعتقادشان و شریعتشان بازپچه دست آدم‌های غرب‌زده شود. نگاه به امروز نکند که حجاب بازپچه آدم‌های مختلف شده و برخی می‌خواهند با مخالفت با موافقت افراطی و فکر نشده، برای خودشان نمدی از این کلاه درست کنند.

حریر، با داستان خوش‌پرداختش، با ریتم و ضرب‌بندگ خوبی که دارد، با توصیفات جاندار و زیبا و دقیقی که از آن روزگار کرده است، دست ما را می‌گیرد و به دل تاریخ می‌برد. گویی خودمان آنجا نشسته‌ایم و جزئی از صحنه تاریخ هستیم، وقتی به نقاط حساس داستان می‌رسیم، ذهنمان را درگیر می‌کند و از خود می‌پرسم یعنی قدم بعدی قهرمان داستان چیست؟ حریر ما را با عمق ماجرای حجاب آشنا می‌کند و به ما گوشزد می‌کند ماجرای کشف حجاب، فقط یک اتفاق ساده در تغییر پوشش ایرانیان مسلمان در آغاز قرن بیستم نبود، بلکه یک نگرش بود که می‌خواست از حجاب و پوشش شروع کند و بعد قدم‌های بعدی را بردارد.

حریر در تار و پود کلماتش، به ما یک تحلیل تاریخی هم ارائه می‌کند که به درد امروزان هم می‌خورد. مرد باشیم یا زن، پسر باشیم یا دختر، حریر دستمان را می‌گیرد و بعد از اینکه در تاریخ دورمان می‌دهد ما را به گوشه خلوتی می‌برد و به فکر فرو می‌بردمان. آنجاست که فکر می‌کنیم آیا نوع نگرشمان به حجاب درست است یا باید جدی‌تر به آن فکر کنیم؟

گفت‌وگوی «ایران» با **فاطمه سلطانی** به بهانه انتشار تازه‌ترین نوشته‌اش، رمان «حریر»

تاریخ؛ مخاطبان سهل‌خوان را به مسیر درست باز می‌گرداند

گروه فرهنگی / «حریر» داستانی خیالی اما برخاسته از واقعیتی تاریخی است؛ رمانی که نویسنده‌اش معبری ساخته برای عبور قهرمان‌ها و ضد قهرمان‌های بیشمار تاریخ دینی- سیاسی سرزمین‌مان. در این کتاب که به همت انتشارات کتابستان روانه کتابفروشی‌ها شده، نویسنده به سراغ واقعه‌ای از دوره پهلوی اول رفته، ماجرای هتک حرمت حرم حضرت معصومه(س) و در کنارش ماجرای عاشقانه را هم به تصویر کشیده است. در گفت‌وگوی امروزمان با فاطمه سلطانی، نکاتی را درباره این نوشته‌اش می‌خوانید؛ نویسنده‌ای که تاریخ، جزئی اثرگذار در اغلب رمان‌های وی به شمار می‌آید. «و دریا آتش گرفت» درباره یکی از فرماندهان شهید دوران دفاع مقدس و «دهم عید» پیرامون ماجرای به توپ بستن بارگاه امام رضا در زمان قاجار، از دیگر نوشته‌های این نویسنده محسوب می‌شوند.

■ خانم سلطانی با جغرافیای داستان شروع کنیم، روستای «سرآبله»، گویا چنین منطقه‌ای اطراف ایلام موجودیت دارد اما نزدیک قم نه! چرا در رمانی که بخش عمده‌اش بر اساس واقعیت خلق شده، سراغ روستای خیالی رفته‌اید؟

درست است چنین روستایی در جغرافیای مورد نظر داستان نداریم اما اطراف شهر قم تعدادی روستای بیلاقی قرار دارد که کمی‌ها برخی ایام تابستان، مثل آخر هفته‌ها و روزهای گرم را آنجا سپری می‌کنند. روستای «سرآبله» خیالی، ولی شبیه همین مناطقی است که گفتیم. آن را به کمک تجربه شخصی‌ام از سال‌های کودکی و نوجوانی‌ام که همراه خانواده به یکی از این روستاها می‌رفتم، تصویرسازی کرده‌ام. هنوز فضا و لوکیشن‌های آن در ذهنم باقی مانده است.

■ برای تصویرسازی واقعی‌ترین روستا از خاطرات کودکی‌تان استفاده کرده‌اید؟

بله، خب این طور واقعی‌تر به نظر می‌رسید و تصویرسازی قابل باورتری پیش روی مخاطب می‌گذازد. تصویرسازی‌های این روستای خیالی واقعی هستند.

■ از بابت اثرگذاری قم بر اتفاقات رمان، محل این روستای خیالی را حوالی آن در نظر گرفتید؟

علت‌های مختلفی دارد، یکی همین نکته‌ای هست که گفتید. بحث ضرورت نزدیکی به قم، از طرف دیگر زمان داستان حریر در دورانی سپری می‌شود که حمل و نقل خیلی مشکل بوده. از آنجا که بخشی از ماجراهای داستان در تهران می‌گذرد و شخصیت اصلی هم بعد از مدتی آنجا ساکن می‌شود ضروری بود که روستای زادگاهش بین این دو شهر واقع شده باشد. **■ با وجود آنکه رمان «حریر» مملو از شخصیت‌های اثرگذار تاریخی است اما چرا دو شخصیت اصلی آن، حریر و علیسان آدم‌هایی معمولی هستند؟ حریر یک دختر کم‌سن و سال روستایی و علیسان با همان علی هم جوانی طلبه است.**

■ گفتید که چرا حریر و علیسان اینقدر معمولی هستند؟

خواننده وقتی با شخصیت‌های رمان هم‌ذات‌پنداری می‌کند که آنان را آدم‌هایی شبیه خودش ببیند، من دنبال این بودم که مخاطبان، «حریر» و «علیسان»

■ ماجرا داشته؟

بله و این موضوع اصلی رمان است که تلاش کردم در لایه دوم و سوم ماجرای کتاب به آن بپردازم. لایه اصلی را هم پیرامون زندگی حریر و علیسان نوشتم.

■ اغلب اسامی مندرج در کتاب موجودیت تاریخی- سیاسی دارند، از تیمورتاش گرفته تا زهرا مشهدی و شهناز آزاد. اما درباره دو قهرمان اصلی به نظر می‌رسد که با ماجرای خیالی طرف هستیم، روایت زندگی حریر و علی گرفته از واقعیت است یا از ایده خیال خودتان؟

وقتی نویسنده رمان یا داستان کوتاه به سراغ تاریخ می‌رود مجاز است که به سلیقه خودش در آن دخل و تصرف کند. اما من دنبال این بودم اتفاقاتی که در کتاب آمده و حتی اسامی شخصیت‌ها کاملاً عین واقعیت به ماجرای نوشته‌ام راه پیدا کنند. امیدوارم افرادی که با علاقه‌مندی تاریخی سراغ این کتاب می‌روند از آن به عنوان اثری که بر مبنای اطلاعات واقعی نوشته شده، استفاده کنند. راستش برای تحقیق این خواسته‌ام تلاش زیادی هم به خرج دادم. علی و حریر که به نوعی گردانندگان اصلی داستان هستند و اهالی روستای آنها کاملاً خیالی هستند و این طور نبوده که حتی با نگاهی بر ماجرای واقعی خلق شده باشند.

■ از آنجا که ماجراهای رمان سوار بر واقعیت‌های تاریخی هستند و از طرفی شاهد حضور چهره‌های تاریخی- سیاسی متعددی در این اثر هستید، قدری هم از دشواری‌هایی که در راه کسب اطلاعات مورد نظرتان و تألیف این کتاب داشته‌اید، بگویید.

برای کسب اطلاعات مورد نیازم ناچار به جست‌وجو و مطالعه منابع مکتوب زیادی شدم؛ در فضای مجازی هم مقاله‌های زیادی خواندم. بارها به کتابخانه‌ها رفتم و مطالعه میدانی هم داشتم. با این همه ناگفته نماند که از کمک دوستی که تحصیلات تاریخی دارد هم بهره‌مند شدم. این کتاب اول قرار بود با همراهی مؤسسه انتشاراتی دیگری روانه بازار نشر شود، آنها موافقت کرده بودند در مسیر دسترسی به اطلاعات مورد نظرم از کمک یک مورخ برخوردار شوم. هدی موسوی، فردی بود که به این منظور همراهی‌ام کرد، حدود ۴۰ درصد کار از این طریق پیش رفت. اما بعد از مدتی



■ موضوع اصلی رمان «حریر» بحث کشف حجاب است و توجه‌تان به محمدتقی بافقی از بابت تأثیری بوده که در به تعویق انداختن این

به بهانه روایت بخشی از تاریخ‌مان تصمیم به نوشتن این رمان گرفتم.

پس نمی‌توانم بگویم که تاریخ برای من فقط یک ابزار بوده! «حریر» را بابت واقعه‌ای که زمان پهلوی اول در حرم حضرت معصومه

رخ داده و برخی زنان دریاری با پوششی نامناسب به زیارت می‌روند نوشتیم، اتفاقی که با اعتراض آیت‌الله بافقی و تبعید ایشان به شهرری همراه شد

انتشاراتی مذکور با تغییراتی روبه‌رو شد که در نتیجه‌اش کار را به انتشارات کتابستان سپردم.

■ مطالعه میدانی درباره اتفاقاتی که به تاریخ پیوسته‌اند؟

مطالعه میدانی من مرتبط با برخی فضاسازی‌هایی بود که در رمان می‌خوانید. به عنوان نمونه آنجا که پدر علیسان حجامت انجام می‌دهد، خب من اطلاعات دقیقی درباره این کار نداشتم. برای آن که تصویرسازی‌ام منطبق بر واقعیت باشد با پزشکی که در زمینه طب سنتی فعالیت دارد صحبت کردم. درباره طریقه انجام این کار در دوره پهلوی نخست هم پرس‌وجو کردم. شاید باورتان نشود اما گاهی برای صفحه به صفحه کتاب ناچار به کسب اطلاعات بیشمار شدم، از مطالعه درباره سکه‌ها و پول رایج آن دوران تا حتی پوشش آنان.

■ اتفاقاً جالب است که ماجرای رمان از همان ابتدا با توصیفی از آداب و رسوم زندگی آن دوران شروع می‌شود، مسأله‌ای که در زبان نوشتاری کتاب هم خودنمایی می‌کند، بویژه درباره برخی اصطلاحات که به نظر می‌رسد برآمده از همان مطالعاتی باشند که اشاره کردید.

بله، اینها در نتیجه همان مطالعاتی است که اشاره شد. در رمان از گویش قمی بهره گرفتم، آن هم به شیوه رایج در همان سال‌ها. برای اطلاع از برخی واژه‌هایی که در رمان آمده، سراغ قدیمی‌های قم رفتم.

■ برخی از کلماتی که در زبان رمان استفاده کرده‌اید خیلی نامأنوس هستند، واژه‌هایی مثل «عطیقه» یا «گوری‌گی» که به نظر منسوخ شده‌اند. نگران نبودید که این ناآشنایی، مخاطب را از رمان دور کند؟ فکر نمی‌کنید بهتر باشد برای چاپ‌های بعدی به برخی صفحات پانویس اضافه کنید؟

راستش به عمد از پانویس صرف‌نظر کردم. من فکر می‌کنم دانقّه مخاطبان امروزی عوض شده است. خیلی سهل‌خوان شده‌اند و ترجیح من این بود که به طریقی مخاطب را به زحمت بیندازم تا ناچار به جست‌وجو شود. الان فضای مجازی براحتی در دسترس اغلب‌مان است، معنی کلمات را به شکل آنلاین می‌توان در فرهنگ لغت‌های زیادی جست‌وجو کرد. این که خواننده در مسیر مطالعه نوشته‌ام در حد معنی یک واژه به اطلاعات عمومی‌اش اضافه شود، برای من موفقیت است. البته من درباره نوشته‌ام چنین ادعایی ندارم، اما این برای من اتفاق مهمی است اگر محقق شود. ناگفته نماند که حریر یک رمان تاریخی است و زمانی که داستان نویس برای تألیف نوشته‌اش از برهه‌های مختلف تاریخی بهره می‌گیرد باید تا حدی که نوشته‌اش و شرایط اجازه می‌دهد گویش دوره تاریخی مورد نظر را هم به مخاطبان منتقل کند تا باورپذیرتر شود.

■ به صحبت درباره شخصیت‌های رمان بازگردیم، در شرایطی که کفه تاریخی- سیاسی رمان حتی به وجه داستانی‌اش غلبه دارد چرا شخصیت‌های اصلی نوشته‌تان در ارتباط با وقایع ذکر شده منفصل هستند. علیسان با آدم‌های سیاسی در ارتباط است اما کار خاصی انجام نمی‌دهد، آن هم در شرایطی که انتظار نقش آفرینی از او می‌رود!

همان بحث باورپذیر بودن شخصیت‌ها در میان بود. اینکه اگر شخصیت‌های اصلی را در کسوت قهرمان‌ها به تصویر می‌کشیدم امکان هم‌ذات‌پنداری را از مخاطب می‌گرفتم. تلاش کردم یادداشت را طوری بنویسم که از نوجوان گرفته تا مخاطبان کهنسال بتوانند با آن ارتباط بگیرند. اتفاقاً برخی به من همین مسأله را خرده گرفتند، اینکه چرا آنان کار خاصی انجام نمی‌دهند! اما دلم می‌خواست وقتی یک دانش آموز این کتاب را می‌خواند فکر نکند که شخصیت‌های حریر و علیسان خیلی از او دور هستند!

■ چرا علیسان را در جایگاه یک طلبه به تصویر کشیدید؟

برای آنکه کاخ سلطنتی را به حوزه مرتبط کنم نیازمند یک رابط بودم در نتیجه این نقش را به علیسان دادم، حریر را هم به کاخ فرستادم و رابطه عاشقانه این دو توانست پلی که خواستارش بودم را شکل بدهد.

■ در این رمان با دو مدل راوی روبه‌رو هستیم، وقتی بحث حریر در میان است ماجراها را به نقل از خودش می‌خوانیم اما وقتی زندگی علیسان روایت می‌شود، راوی سوم شخص است. چرا نوع روایت زندگی دو شخصیت اصلی را از هم جدا کرده‌اید؟

یکی از مهم‌ترین دلایلش این بود که مخاطب، دو شخصیت اصلی را با یکدیگر اشتباه نگیرد و سردرگم نشود، بویژه در ابتدای رمان که راوی‌ها عوض می‌شوند.

■ چرا درباره برخی شخصیت‌های سیاسی نظیر صدیقه دولت‌آبادی تنها به ذکر اسامی آنان اکتفا کرده‌اید؟

برخی دیگر هم عبور کم‌رنگی در رمان دارند. امکان اینکه به تشریح نقش هر یک از اینها بپردازم نبود، برخی مواقع به ناچار فقط اسم‌شان را آوردم. مخاطب علاقه‌مند خوانده‌خواه کنجکاو شده و جست‌وجوی مختصری درباره‌شان انجام می‌دهد، البته این امیدواری من است.

محمدتقی بافقی شخصیتی مؤثر در شکل‌گیری این رمان

برش دوم

شاید آنچه در ظاهر رمان خودنمایی می‌کند حضور دختر و پسر جوان روستایی، حریر و علیسان به عنوان قهرمان‌های اصلی «حریر» باشد. اما کمی دقت نظر کافی است تا دریابید که قهرمان واقعی این کتاب، «محمدتقی بافقی» و ذکر بخشی از وقایعی است که وی در مخالفت با رضاشاه سبب می‌شود. از وصف نقش وی در این رمان می‌گیریم و آن را به مطالعه شخصی خودتان موقوف می‌کنیم. با این حال بد نیست که اشاره مختصری به زندگی این روحانی داشته باشیم. بافقی از عالمان شیعه در قرن ۱۴ قمری است که از مخالفان سرسخت پهلوی اول بوده. اعتراض او به ماجرای هتک حرمت حضرت معصومه (س) از سوی برخی زنان دریاری باعث شد که رضاشاه شخصاً از تهران به قم آمده و پس از ضرب و شتم، او را زندانی کند. بافقی ناچار به تبعید شد اما با عزل پهلوی اول از سلطنت در ۱۳۲۰ شمسی قمری، از تبعید رهایی یافت و به قم بازگشت. در همان حول و حوش او عزمش را برای بازسازی مسجد جمکران جزم کرد، آن زمان فقط عده‌ای معدود به مسجد جمکران می‌رفتند. بافقی به همراهی تعدادی از طلاب آن مسجد را که مخروبه بود بازسازی کرد و امکاناتی برای پذیرایی از نمازگزاران آماده کرد. بتدریج توجه مردم زیاد شد و مسجد رونق گرفت. بافقی خود شب‌های چهارشنبه با عده‌ای از طلاب پیاده به آن مسجد می‌رفت. او بعد از مدتی عازم عراق شد و حدود یک سال در آنجا به سربرد، اما سال‌های آخر زندگی‌اش را در ری سپری کرد. این قهرمان رمان حریر در نهایت به دلیل بیماری زندگی را وداع گفت و پیکرش نیز در حرم حضرت معصومه(س) در مسجد بالاسر دفن شد.



برش اول

برخلاف بسیاری از شخصیت‌های تاریخی و سیاسی که حضورشان در این رمان گاه به رفت و آمدهای کم‌رنگ و حتی در مواردی که از قضا که هم نیستند به درج نام آنان ختم شده، عبدالحسین تیمورتاش حضور پررنگ در این نوشته فاطمه سلطانی دارد. او از جمله رجال سیاسی دوران گذشته سرزمین‌مان است که بخش‌هایی از تاریخ ایران به نامش گره خورده، تیمورتاش که با عناوینی همچون سردار معظم خراسانی شناخته می‌شد در هر دو سلسله قاجار و پهلوی نقش آفرینی داشته، او بویژه در برانداختن قاجارها و از سوی وی کارآوردن پهلوی‌ها مؤثر بوده است. در دوره رضاشاه نخستین وزیر دربار بود و نقش مهمی در سیاست خارجی ایران بازی کرد، صفحات تاریخ معاصرمان از تیمورتاش به عنوان دولتمردی مقتدر و رموز‌یاد می‌کنند که صاحب اثرگذاری زیادی بود، قدرتی که در نهایت جانش را گرفت. او با وجود نقش مهمی که در به قدرت رساندن رضاشاه داشته اما عاقبت خوشی نداشت، تنها چند سال بعد مورد غضب قرار گرفت و در زندان قصر کشته شد. جرایمی قتل‌وی‌هنوز در برده‌ای از ابهام قرار دارد، برخی معتقدند رضاشاه در آ سال آخر زندگی تیمورتاش به زد و بندهای خارجی پنهان وی مشکوک بوده، عده‌ای هم تأکید دارند که رضاشاه نگران تهدید احتمالی تیمورتاش برای به قدرت رسیدن ولیعهد بوده و البته گروهی نیز معتقدند که انگلیسی‌ها در این اتفاق مؤثر بوده‌اند. فارغ از مواردی که به اختصار درباره سردار معظم عنوان شد، فاطمه سلطانی در این کتاب به زن بارگی تیمورتاش توجه نشان داده، وصف‌حالی که بخشی از ماجرای رمان پیرامون آن شکل گرفته است.

